

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید
۲۳ مارچ ۲۰۱۷

دلایل دین ستیزی و دین گریزی!

بحث از دین گریزی و دین ستیزی در زمانی که دین باوری و رجوع به دین در اکثر کشور های اسلامی، از آن جمله در کشور ما شدت و قوت بیشتر پیدا نموده است، از نظر خیلی ها شاید ابلهانه ترین کاری باشد که یک نویسنده بدان دست می یازد.

من به این عده از انسان ها بنابر دلایل محسوس و مشهود و آنچه نمایان است و ادراک می شود، حق می دهم، اما با وجود این، با این نظر و رأی متفق نیستم، زیرا اشتیاق و توجه بیشتر کنونی مردم به دین و دینداری - جدا از آنانی که به گونه سنتی از پدر پدر مسلمان اند و دین شان را حسب یک آئین یا کیش میراثی، غالباً بدون این که آن را از روی معرفت لازم و بلاواسطه شناخته باشند، اجابت نموده اند؛ کسانی که در آرامی زندگی می کنند و بری از خشونت و عصبیت و تندى با دیگران به اجرای مناسک دینی شان می پردازند - بیشتر عامل روانی: دلهره، ترس، فشارهای گوناگون، نیاز به تأیید و حمایت دیگران، اخطار های بیرونی مختلف و تهدید های متنوع، پول، شغل، احترام، منزلت، اقتدار و قدرت، موقعیت اجتماعی، فراهم کردن تأمینات اجتماعی از طریق قبول افکار و مقررات و قوانین و... دارد، تا بینش یا وقوف از روی معرفت که بتوان آن را پروا، یا میل آگاهانه نسبت به دین خواند.

اولین عامل روانی قرار گرفتن کودک - و جوان - در یک خانواده، در یک محیط یا در میان توده های عظیمی از مردمی است که به دین به درجات مختلف باور دارند و آن را به حیث یکی از والاترین ارزش ها، و یکی از غیر قابل تعرض ترین مطالب و محفوظات جامعه قبول دارند و خود را مکلف به احترام و دفاع از آن می دانند.

زیستن بدون دردسر، در غالب موارد بی خطر، و موفقانه در خانواده، در میان مردم محل و در شهر و کشور، که بیش و کم خواست هر انسانی در زندگی است، تنها از راه توجه به تمایلات و احترام به خواسته های عموم مردم میسر است. به همین دلیل و برای اجتناب از منزوی شدن یا نجات از تعذیب و تعزیر و تأدیب یا برخورد های بد و بدتر از آن ها، غالب مردمان ترجیح می دهند، حتا اگر با سائر مردم قلباً همراى و همنظر هم نباشند، با اکثریت مردم جامعه متفق و همگام شوند. همراهی با مردم و به دل بستگی های آن ها دل بستن، آگاهانه یا ناآگاهانه، راست یا دروغ، مشوق ها و محرک های فراوانی برای افرادی در قبال دارد که ارزش های فرهنگی، از آن میان دین و مذهب را جزئی از باورهای خود بسازند. مشوق ها و امتیازاتی که مخالفت با اعتقادات، یا مخالفت با ارزش های عامه مردم، یا عدم یکرنگی با جامعه، گاهی با شدت و خشونت از افراد مضایقه می شود.

ترس از تنبیهات، چه ترش روئی و نهیب پدر و کاکا و ماما و پدر کلان و... یا طعنه و شماتت همسایه و مردم محل، یا تعقیب و تنبیه مراجع دینی و یا مجازات حکومت های دینی یا حکومت هائی که به حمایت و همدستی قشر کاسب کار دینی ضرورت دارند، همه عوامل روانی آشکار یا پنهانی هستند که کودکان و جوانان، همچنان بزرگ سالان را به گونه ای در حلقه دین و دینداری محصور می کند، مانند بیم از دست دادن مزیت های گوناگون اجتماعی - سیاسی - اقتصادی، به خصوص شغلی، که بسیاری از افرادی را که تا حدودی نظر به شناخت یا تجربه های گوناگون، معمولاً تاریخی، همچنان زنده و عینی، اگر اعتراض یا اختلافی هم داشته باشند، مجبور بدان می سازند که نه تنها مهر بر لب بزنند و سکوت اختیار کنند، بلکه با رفتن به مساجد و تکایا و مجالس و محافل اسلامی و... و سخن گفتن از دین و خدا و پیغمبر و... خود را همرنگ جماعت نیز نشان بدهند؛ علی الخصوص از ترس این که به گفته مردم ما: "مرده اش در میدان نماند".

سومین، و هراس انگیز ترین عامل، ترس از گروه های قسی القلب و آدم کش و تروریستی است که با کوچک ترین اشتباهی هم تکفیر می کند، هم گردن می برند و زنده زنده می سوزانند، هم زن را حرام اعلام می کنند، هم مال به اصطلاح گمراهان را به بیغما می برند و خانه و کاشانه شان را به آتش می کشند.

چهارمین عامل، عامل سیاسی - دینی است که سبب عکس العمل مسلمانان در برابر حضور نظامی یا تلاش های استعماری بیگانگان می شود:

انگلیس، مهاجمی غیر مسلمان، از هزاران کیلو متر دور، و روس، ملحدی از همسایگی ما به کشور ما هجوم می آوردند. می خواهند هویت دینی و ملی ما را خدشه دار بسازند و خاک ما را در اشغال خویش در آورند. غرور و حیثیت ما را پایمال کنند و همه هستی ما را به تاراج ببرند. آیا ممکن است اجازه بدهیم این همه جور و ستم و بی حرمتی نسبت به ما روا داشته شود؟ اینجاست که مردم فوج فوج به رسن دین می چسبند. به خاطر حفاظت هویت ملی، ولی پیشتر از آن به خاطر هویت دینی خود، مانند سائر مایملک خود؛ نه به دلیل شناخت مستقیم و ژرف و گسترده و تمام و کامل و از روی تعقل و سنجش از دین!

حس تملک، چیزی را مختص از خود دانستن و در هیچ صورتی حاضر به تقسیم آن با دیگری نبودن، مترادف است با حساس شدن در برابر چیزی که به آن نظر داشته باشد. به وجود آمدن این گونه حس در انسان بخواهی نخواهی به دفاع از خود، از مال و ملک و شرف و عزت و حیثیت و هویت و فرهنگ خود به نوع شایسته منتج می گردد.

پیدایش جمعیت جوانان مسلمان، به قولی نهضت اسلامی و به قول دیگری جمعیت اسلامی افغانستان، در دهه چهل شمسی - به قولی هم که نمی تواند درست باشد، در سال ۱۳۳۶ - در کشور ما نیز در واقع، و آن گونه که برخی از بنیان گذاران حرکت های اسلامی دهه چهل کشور می گویند، عکس العملی بود در برابر تأسیس و تشکیل حرکت های چپ یا ظاهراً چپ کشور و در برابر دولتی که به زعم آن ها از این حرکت ها پشتیبانی می نمود.

محمد اکرم اندیشمند، یکی از فعالان سابق جمعیت اسلامی (نمی دانم ایشان فعلاً هم با جمعیت رابطه دارند یا خیر) در مقاله معنون به: "تاریخچه مختصری نهضت اسلامی افغانستان" در رابطه با دلیل تشکیل "نهضت اسلامی" در افغانستان نوشته می کند:

"نهضت اسلامی که در دهه ی دهمکراسی مانند سایر احزاب سیاسی به ظهور رسید، در آغاز احساسات و عکس العمل طبیعی دانش آموزان، دانش جویان و آموزگاران مسلمان مکاتب و دانشگاه در برابر افکار، اظهارات و تبلیغات احزاب کمونیستی بود که بصورت نابخردانه و ناعاقبت اندیشانه اعتقادات و باور های اسلامی را به تمسخر و استهزاء می گرفتند. بعداً این احساسات و عکس العمل در محیط آموزشگاه ها به خصوص دانشگاه کابل با تأثیر پذیری از

افکار و بینش اخوان المسلمین مصر که توسط تحصیل یافتگان دانشگاه ازهر قاهره (استادان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل و مدرسه ابوحنیفه در کابل) انتقال یافت به جریان گسترده و منظم تری تبدیل شد. - نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال

قبل بر آن نهضت مشروطه در کشور، ارچند نهضتی بود در برابر استبداد و خودکامگی، بیشتر به دلیل روابط امیران دست نشانده در کابل با انگلیس، و تشبثات انگلیس در امور داخلی کشور ما به وجود آمده بود. کلمه "جهاد" بار دینی دارد و نمایانگر هویت دینی جنگ های سه گانه افغانان با انگلیس می باشد؛ همین گونه در جنگ با روس ها و دولت مورد حمایت شان انتخاب کلمه جهاد به جای مقاومت یا دفاع یا جنگ و... بیشتر از همه نشان از هویت دینی جنگ داشت. هویتی که از روی کارنامه های خلاف دین همه رهبران و فعالان سیاسی - نظامی این احزاب با قطعیت می توان گفت که از روی معرفتی ژرف از دین و قبول راستین آن به وجود نیامده است! رشد و پیدایش احزاب مختلف افغانی در پاکستان و ایران نیز عکس العملی بود در برابر کودتای هفت ثور که به وسیله خلق و پرچم، شاخه های یک حرکت که به دین و خدا باور نداشتند و سخت علیه دین بودند، به راه انداخته شده بود؛ و در برابر تجاوز روس ها.

تمام قیام ها و مبارزات و جنگیدن و خون ریختن، از زمان اولین تهاجم انگلیس تا شکست روس ها و شکست نهائی خلق و پرچم، به نام دین به راه انداخته شدند، ولی نه به نام دینی که بر پایه معرفت یا شناخت کامل و تحقیقی انتخاب شده باشد، بلکه چون سیره پدران ما بود. دین جد و آباء را انتخاب کردن، بدون مطالعه دقیق و شناخت کامل و از روی تحقیق، محض به خاطر پیروی از جد و آباء و از افکار خانواده و جامعه، بدون این که اصل و اساس آن دانسته شود، بدون این که مستقیم به منبع اولی و معتبر دین مراجعه شده باشد و از آن به درستی و از روی فهم اطلاع حاصل نموده باشند، ریشه در آداب و رسوم جامعه و ترس و امید دارد، که به جهاتی نمی تواند مصداق و دلیل برای ادعای دین خوئی اصیل باشد.

قبل از پیدایش به اصطلاح نهضت اسلامی، آنگهی که اندیشه های غیر دینی یا ضد دینی در کشور ظهور مبرز نداشت، نه این که مردم احساس و علاقه بازگشت انعکاسی یا پژوهی به دین از خود نشان نمی داند، که، اگر توجه شده باشد، بسیاری از جوانان مکتب رفته و تحصیل کرده و مردان باسواد و اهل مطالعه و منطق و شعور و دانش، آنانی که یاد گرفته بودند از فهم و هوش و شعور خود استفاده کنند، تا در روشنی عقل و هوش پدران خویش به شناخت دین بپردازند، آرام آرام از دین فاصله می گرفتند.

فاصله گرفتن آن روز از دین، نظر به فطرت بالنده و عقل رو به رشد انسان، حرکت طبیعی، ذاتی و اصیل داشت، در حالی که رو آوردن به دین در داخل و خارج کشور امروز چنین نیست. رشد دینداری در امریکا، به طور مثال، نتیجه قرار گرفتن اقلیت مسلمانان در کشوری است که اکثریت آن مسلمان نیستند. جنگی اقلیت فرهنگی که می کوشد ویژگی ها و صفاتی را در برابر فرهنگ غالب کشور و در نتیجه احساس و حساسیت "خود غیر از دیگران غالب بودن"، در برابر بیگانه ای که او را چندان به حساب نمی آورد، در خود نمایان سازد و تقویه کند.

قوت و حقانیت اصلی دین، و مراتب درجه تعلق به آن زمانی خود را بهتر نمایان می سازد که مردم در فضای آرامش و اطمینان کامل، فارغ از ترس و فشار با تماس مستقیم با منبع اصلی دین به شناخت دین بپردازند و دین را قبول کند.

در دهه های سی و چهل و بعد از آن، تا امروز مردم، زیاده تر جوانان، آنانی که هوش شان را به کار می گیرند و تن به فشار نمی دهند، از همین طریق درستی و حقانیت دین را مورد تحقیق قرار می دهند و چون دین و دینداران نمی

توانند به سؤال های آن ها جواب قناعت بخش ارائه کنند، هم دین گریزی شروع می شود و هم دین ستیزی - درشت خوئی های دین خویان عامل مزید بر سرعت فاصله گرفتن از دین و ستیز تند تر می گردد.

در رابطه با دین گریزی و دین ستیزی مصطفی ملکیان، یکی از فیلسوفان معاصر اسلامی و یکی از روشنفکران ایرانی بحث جالبی در هیأت یک کتاب دارد که من آن را به شکل بسیار فشرده در این جا اقتباس می کنم.

آقای ملکیان دین گریزی افراد دین گریز را به نوع اول، نوع دوم و نوع سوم تقسیم کرده است. نوع اول را به دلایل وجود سخنانی در متن مقدس و اولیه دینی و مذهبی؛ نوع دوم را به دلایل وجود سخنانی در آثار و نوشته های عالمان دینی، فقها، عرفاء، متکلمان و فیلسوفانی که توان فراهم نمودن قناعت شاکیان از دین را ندارند؛ و نوع سوم را در پندار و گفتار و کردار سلسله جنبانان یک دین معرفی می کند. در این رابطه مثالی داده می گوید: وقتی عالمان یا رهبران دینی را می بینیم که باوجود منتسب کردن خود به اسلام و ادعای رهبری به صد نوع فساد آغشته هستند؛ یا آنانی را که با همه فسق و تقنین و هرزگی دعوی تدین و تقدس دارند، طبیعی است که باور ما از دین و اعتماد ما نسبت به این اشخاص کاهش می یابد یا به کلی سلب می شود. او این نوع دین گریزی را نوع دوم و سوم می نامد.

زنده ترین نمونه های این چنین دینداران، علماء، فقها و رهبران دینی هستند، که مردم را در کشور ما از دین گریزان ساخته و می سازند، کسانی که خود را پاک و منزه و مؤمن و پارسا و متقی و نزدیک ترین افراد به دین و به پغمبر و قرآن و خدا می خوانند، ولی با شنیع ترین و قبیح ترین اعمال آغشته هستند و به ناروا ترین کار ها دست می زنند. کسانی که از سر و روی شان فساد می بارد!

قضاوت آن عده از جوانان و بزرگ سالانی که راه گریز از و ستیز با دین را پیش گرفته یا پیش می گیرند، ارزیابی ظاهر و گفتار و کردار این رهبران دینی است. اهم ترین اعتراض این است:

"این ها که خود از دین آگاه هستند، چرا نسبت به دین بی اعتنائی می کنند؟ چرا پندار و رفتار و کردار شان مطابق احکام دین که به پاکی و تقوا و بخشش و کمک به بینوایان و عدالت و قناعت و رحمت و نیک خوئی و داشتن اخلاق حمیده و خجسته و غیره و غیره دعوت می کند، نیست؟ آیا امکان دارد حرف هائی که این ها در رابطه با دین و قرآن و پغمبر می زنند، درست باشد؟ اگر درست است، چرا خود این حرف ها را جدی نمی گیرند و بدان ها عمل نمی کنند؟ آیا عمل نمودن این ها به احکام خدا و دساتیر دین به این معنا نیست که حرف هائی در دین هستند که این ها را نسبت به درستی و حقانیت دین به شک و تردید می اندازد؟"

اعمال خلاف یا ضد دین، که این ها مرتکب می شوند، خود مبین این حقیقت است که دین آن گونه که مدعی است پایه و اساس محکم ندارد. و اگر دین پایه و اساس محکم ندارد، چرا ما روز خود را با "کله ونگ" شدن با آن گم کنیم و چرا بیهوده به این چهار کلاه هائی که خود را نماینده خدا در روی زمین معرفی می کنند، احترام بگذاریم و وقت و پول خود را حرام کنیم؟"

اگر این افراد، و همپالکی های شان، رفتار مطلوب می داشتند، پاک و بی آلابش و منزه زندگی می کردند، بدون این که به نام "پیر" و "میر" و "سید" و "خواجه" و "حضرت" و... مردم را بفریبند و از راه دین مالک باغ ها و زمین ها و جنگل ها و کشت زار ها و چراگاه و آسیاب ها و قلعه ها در کنر و جلال آباد و کابل و پغمان و چاریکار و قندهار و غزنی و خوست و گردیز و... شوند و میلیون ها دالر و دینار و پوند در بانک های جهان ذخیره نمایند، مانند سائر مردمان زندگی می کردند و کمرحاکمان گرگ صفت، مانند خود را نمی بستند و دستان کثیف شان را در خوردن خون مردمان بینوا با فتوا های راست و دروغ باز نمی گذاشتند، به یقین، نه مردم از دین فرار می کردند، و نه با دین به مجادله و دشمنی بر می خاستند!

می خواهم کسی من باب مثال از صبغت الله خان مجددی، که به گفته خودش از همه بیشتر به دین و به قرآن و به پغمبر و به خدا نزدیک تر می باشد بپرسد که شما چه کاری در طول عمر کردید، یا چه معجزه ای رخ داده است که در جریان ۱۲۵ سال (از زمانی که صفی الحسین در سال ۱۸۹۲ به افغانستان آمد و در شوربازار کابل مسکن گزین شد، تا امروز) صاحب این همه ثروت و دارائی شدید؟ و آیا این حرف درست است که شما ها اولاده حضرت عمر فاروق، کسی که بر اساس هزاران گفته و نوشته با تقواترین خلفای اسلامی بود، هستید؟ اگر هستید، چرا مانند او حفظ آبروی قناعت و مناعت و پارسائی و مسلمانی نمی کنید؟ چرا مانند او با حداقل لباس و غذا نمی سازید و پاک دامنی و زهد پیشه نمی کنید؟ چرا از او اسلام و مسلمانی را نیاموخته و نمی آموزید؟ و چرا مانند او با بهره کم از مال دنیا راضی نمی باشید" آیا او هم در زندگی صاحب این همه مال و هستی بود؟ آیا او هم برای داشتن مال مانند شما حرص و ولع داشت و افزون طلب بود؟ و بالاخره بپرسد که این چه نوع دین و دینداری است که سود و زیان اجتماعی بر دین و بر خدا غلبه می کند و هم آب و آبروی صاحب شرع را می برید، هم نام و نشان اجداد خود را به زمین می زنید، هم خدا را فراموش می کنید و هم بهشت و دوزخ را؟

طبیعیست که در شرایط ارباب و تهدید و تخویف، آنگهی که قدرت قهار و بیدادگر صاحبان دین با زور و شکنجه و زندان و تبعید و تکفیر و کشتن دهن مردم را می بندند و مردم را با قهر و عقوبت مجبور به اطاعت می کنند، نه کسی این گونه سؤال هائی را مطرح می کند و نه کسی راه گریز و ستیز با دین را انتخاب می نماید، اما در شرایطی که چنین تهدیدی وجود نداشته باشد؛ و آنگاه که مردم از واقعیت دین و اعمال زشت و غیر اخلاقی - غیر انسانی مدعیان دین و تقوا باخبر شوند، علاوه بر این که کسی رغبتی به دین نشان نمی دهد، که کوشش می کنند وقت خود را صرف سخنان و کار هائی کنند که واقعاً برای شان سودی داشته باشند.

معیار دین داری و رغبت یا تمایل به دین باید زور و ترس و تنبیه و تحفه و پاداش - این جهانی و آن جهانی - نباشد، بلکه حقانیت قابل قبول در درون خود دین باشد. دینی که حقانیت دارد و بر پایه استدلال و منطق و فهم انسان امروز بنا یافته است، هیچ گاه از زور و جبر یا مکافات و مجازات کار نمی گیرد. راستی و برهان یک باور بهترین سلاحی است برای سلطه بر قلب ها و چیرگی بر افکار و اذهان انسان ها!!

رو آوردن به دین، امروز از روی آگاهی و شناخت واقعی از دین و دینداری نیست؛ درحالی که گریز از دین یا ستیز با آن از روی آگاهی از هر سه منبع دینی است: متن اولیه، تفاسیر و ارشادات و آثار علماء، فلاسفه، فقها، عارفان و... و پندار و گفتار و کردار ظاهراً دینی، ولی خلاف دین پیشوایان دینی مانند صبغت الله خان مجددی و سائر همگان فاسد و سیاست زده دیگر مثل کرزی و نور و محسنی و...

با این ارزیابی مختصر می توان گفت که علت گریز مردم از دین، پایه عقلانی و معرفتی و علمی و تجربی، یعنی شناختی که از تماس مستقیم با منابع اولی و دومی و سومی از روی تعقل و سنجش و مقایسه گفتار با عمل دین خویان به دست می آید، دارد - خصوصاً بعد از مقایسه سخنان اخلاقی و مطلوب با اعمال غیر اخلاقی و غیر مطلوب.

دین گریزی یا دین ستیزی مردمان عادی در واقع و عمدتاً نتیجه ای است از دین گریزی عملی - تاریخی دیندارانی مانند گیلانی ها و کیان ها و آقاخان ها و ربانی ها و فهیم ها و محسنی ها و کرزی ها و هزار ها انسان دین خوی دیگر که دین را در طول تاریخ هزار و چهار صد ساله دین اسلام وسیله ای برای معاش و زندگی بهتر خود و خانواده خویش ساخته اند. نتیجه گفتار و رفتار هزار ها دین خوئی که دین را در یک پله ترازو و سود و زیان اجتماعی خویش (باغ و زمین و جایداد و پول و شهرت و قدرت و جلال و دبدبه) را در پله دیگر ترازو می گذارند و همان پله را انتخاب می کنند که در آن ملک و زمین و باغ و خانه و پول و شهرت و قدرت و عشرت قرار دارد.

دین‌گریزی مردم عادی، به قول ملکیان، دین‌گریزی ذهنی (شعوری - سدید) است که به واسطه فهم و دریافت و تجربه از پندار و گفتار و کردار مدعیان دین انتخاب می‌گردد. بنابراین، آنانی که دین ستیزان و دین‌گریزان را به خاطر گریز از دین یا ستیز با دین مورد پیگرد و آزار قرار می‌دهند یا ملامت می‌کنند، باید قبل از ملامت و آزار و اذیت این‌ها، نگاهی به خود و به پیشوایان مفسد و دنیاپرست خود بیفکنند و ببینند که عامل اصلی دین‌گریزی دین‌گریزان فقط همین‌ها هستند!

ذکر این نکته هم ضروری است که این موج، با همه مدرسه‌سازی‌ها، با همه دانشگاه‌سازی‌ها، با همه تبلیغات تلویزیونی و مسجد ساختن‌ها و دایر کردن مجالس و محافل، و مردم را به انواع گونه‌گون وادار به مسجد رفتن نمودن و... کردن، روزی و روزگاری می‌رسد که فرو می‌نشیند، چرا که نه صدق و عدالت و قوتی در آن وجود دارد و نه عادل و صادق و اخلاصمندی!

۲۰۱۷/۰۳/۱۹